

ریشه‌یابی مهمترین چالشهای انقلاب اسلامی ایران در دهه سوم

سید ابوتراب فاضل*

چکیده: هدف اصلی از نگارش این مقاله ارائه پاسخ به این پرسش اساسی است که چالشهای مهم انقلاب اسلامی در دهه سوم کدامند؟ نگارنده با رویکردی تاریخی-تحلیلی سعی کرده تا تحولات ساختاری دو دهه قبل را به عنوان مبنای نظری تحلیل دستمایه قرار دهد و بر این اساس چالشهای انقلاب اسلامی را در دو حوزه فرهنگ و سیاست بررسی نماید.

انقلاب اسلامی ایران، به طور اساسی، مولود شرایطی بود که بعد از سالهای آغازین دهه ۴۰ شمسی در کشور جاری و ساری شد؛ تحولات ساختاری که تمامی عرصه‌ها و قلمروها را در بر گرفت و نهایتاً ساخت سیاسی قدرت شاهنشاهی را هدف قرار داد. بسیاری از پژوهشگران در بررسی تحولات دو دهه آخر حیات سیاسی محمدرضا به مواردی از جمله رشد طبقات متوسط، آگاهی اجتماعی، بهبود شرایط اقتصادی، تغییر در عرصه تکنولوژی رسانه‌ای، آموزش، سواد و صنعتی شدن، شهر نشینی و... به عنوان علل ناپایداری شرایط اواخر دهه ۵۰ شمسی

اشاراتی دارند.

از سوی دیگر، بررسی دقیق و علمی پدیده‌های سیاسی - اجتماعی این حکم نسبتاً قطعی را جاری می‌سازد که «تحولات ساختاری» یک واقعیت انکارناپذیر است و در تمامی جوامع به نحوی از انحا خود را نمایان می‌سازد. تحولات ساختاری فراگردی مبتنی بر تحول اجتماعی بر مبنای توسعه اقتصادی - سیاسی است. فرایند دگرگونی اجتماعی است که طی آن بسیاری از شاخصهای جوامع توسعه نیافته به سمت بالا حرکت می‌کند و تغییر می‌نماید. البته نوسازی لزوماً به معنای پیشرفت نیست، ولی مفهوم «تغییر» کاملاً از آن مستفاد می‌شود.^۱ به عبارتی، همه جوامعی که به نوعی فرایند نوسازی را آغاز کرده‌اند بعد از گذشت چند سال با «تغییر» در حوزه‌های فرهنگ، اقتصاد، سیاست و... مواجه شده‌اند. بر این اساس تحولات ساختاری ناظر بر فرایندی است که عمده شاخصهای اجتماعی را دچار تغییر و تحول می‌نماید و نفس حاکمیت این فرایند موجب رشد این شاخصها می‌گردد. البته رشد اینها (به تجربه کشورهای توسعه نیافته) به هیچ عنوان نشانه «مدرن شدن» نیست، چه اینکه در همه تجارب به دست آمده در کشورهای توسعه نیافته، گذار از جامعه سنتی به جامعه نو پایه فرایند تحولات ساختاری را تشکیل می‌دهد.

در نگاه بومی‌گرایانه به توسعه، از آنجا که جامعه ایران آموزه‌ها، ایستارها، هنجارها و بستر اجتماعی متفاوتی را - نسبت به جوامع غربی - با خود حمل می‌کند، ضرورت دارد تا تحولات ساختاری در بستر ملی تعریف شود و لذا عناصر ذیل را در این فرایند مؤثر می‌دانیم:

(۱) افزایش نسبت شهرنشینی و صنعتی شدن؛

(۲) تحرک اجتماعی، رشد سواد و گرایش عمومی به رسانه‌ها؛

(۳) هویت‌یابی افراد جامعه بر مبنای آموزه‌های دین اسلام و مؤلفه‌های ملی ایران؛

(۴) حاکمیت ایستارها و انگاره‌های عقلانی؛

(۵) افزایش سطح مشارکت سیاسی شهروندان.

پس از انقلاب اسلامی، نوسازی در قالب برنامه‌های توسعه و به مفهوم مدرن شدن، سالهای بعد از جنگ شروع شد. رشد صنعتی شدن، تحول در انگاره‌های توده مردم، میل به مصرف بالا، رشد شهرنشینی، گسترش آموزش عالی و... شاخصهای چنین روندی بود. نهایت این فرایند اگرچه به بهسازی ساختاری جامعه ایران کمک نکرد؛ ولی بدون تردید تحولات عمیقی را به

ساخت جمعیتی - اجتماعی کشور تحمیل ساخت و به تبع آن در نهادهای اجتماعی، آموزش، فرهنگ و... تغییرات چشمگیری ایجاد شد. متأسفانه باید اذعان نمود که عمق این دگرگونی که ریشه بسیاری از چالشهای حال و آینده این جامعه است بررسی نگردیده و در این نوشتار نیز سعی خواهد شد تنها به بخشی از این تحولات اشاره‌ای گذرا شود.

واقعیت این است که جامعه‌ای که امروزه ۲۸ درصد آن را نسل جوان از ۱۴ تا ۲۹ سال تشکیل می‌دهد، مولود تحول اساسی در بنیادهای اجتماعی است. تحول در ترکیب فرهنگی جامعه از طریق اشاعه شبکه گسترده‌ای از مدارس و دانشگاهها، تحول در شبکه ارتباطی درون کشوری و ایجاد پیوند مستقیم میان شهرها و روستاها و اعطای خدمات جدید رفاهی مانند آب، برق، تلفن و... به بخش عظیمی از مردم روستاها، افزایش گسترده شهرها و تبدیل جامعه روستایی موجود به جامعه‌ای نیمه شهری یا شبه شهری، گسترش وسایل و امکانات جدید ارتباطی مانند تلویزیون، ویدئو، موبایل، ماهواره و... در میان بخش کثیری از جامعه، تحولات عمیق و گسترده اقتصادی و پیدایش یک طبقه متوسط پرشمار شهری - روستایی در کشور و سرانجام افزایش بی سابقه مصرف کالاهای جدید در ابعاد شگرف، دگرگونیهای بس عمیق و تحول برانگیز در ساختار اجتماعی جامعه ایران پدید آورده است. این دگرگونیها چنان گسترده و ژرف است که بدرستی می‌توان از آن به عنوان یک «انقلاب ساختاری» یاد کرد و عامل ناشناخته‌ای است که در بنیاد مسائل اجتماعی بعد از انقلاب قرار گرفته و ابعاد چالشها را فراتر از رقابت گروههای سیاسی یا رفتار حکومتگران نشان می‌دهد. در واقع، بدون وجود و حضور پیامدهای این «انقلاب ساختاری»، تحول فکری در میان بخش عمده‌ای از نسل جوان یا شکل نمی‌گرفت و یا به یک پدیده اجتماعی مهم بدل نمی‌شد.

این تحول چنانکه گفتیم در بعد اجتماعی پیامد مستقیم دگرگونیهای ساختاری بود که در دوران ۱۸ ساله پس از انقلاب اسلامی رخ داد و در بعد فکری مولود تحولی بود که در این دوران حتی در بخشی از نخبگان سیاسی زاینده و پرورش یافته انقلاب و به طور عمده در میان نسل تحصیلکرده و جوان جامعه پدید آمد. بنابراین از این نگاه می‌توان شرایط موجود را، مرحله‌ای نوین در فرایند توسعه انقلاب اسلامی، رویکردی جدید در تبیین مفاهیم و ارزشهای انقلاب و تلاشی نو برای بازسازی جامعه بر مبنای این انگاره‌ها و مفاهیم شناخت.

به بیانی دیگر، چنانچه تجربه بسیاری از جوامع بشری نشان داده، اصولاً بروز خواست

تحول و دگرگونی در مقاطع ۲۰ ساله حیات اجتماعی امری طبیعی است. این دورانی است که نسل جدیدی از نخبگان فکری و سیاسی به عرصه بلوغ می‌رسند و طبعاً خواستار ایفای نقش خود در مدیریت جامعه می‌گردند. در حقیقت، «انقلاب ساختاری» در قالب هنر مدیریت سیاسی کشور باید به عرصه‌های مختلف پویایی و «جان‌بخشی» کند، به نوعی که همراه با تحولات، شرایط جدید با الزامات روزآمد به وجود آید؛ در این صورت هیچ‌گاه چالشها به تهدید نمی‌انجامد.

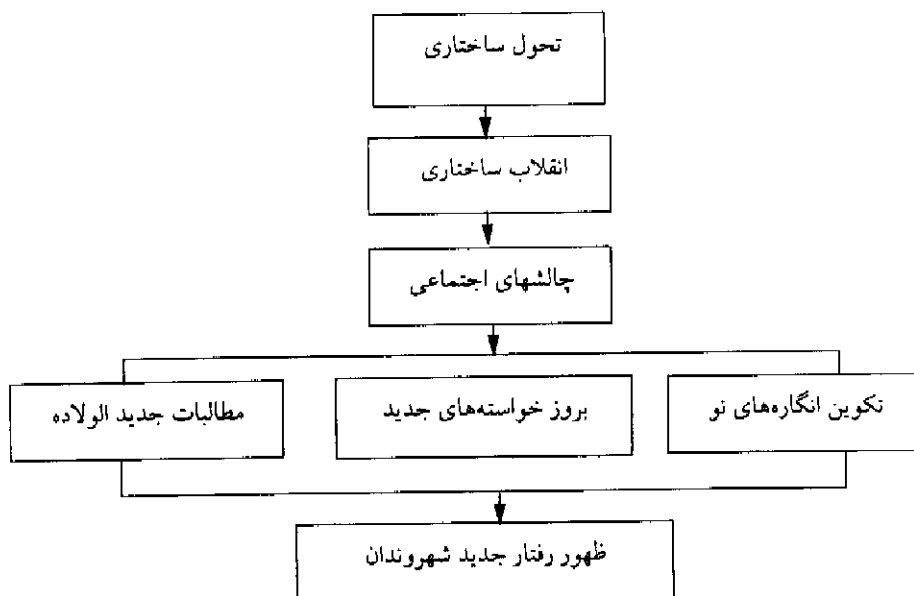
تبدیل چالش به «فرصت» یا «تهدید» مبحثی کاملاً ضروری در مباحث اجتماعی است. اینکه آیا میدان چالش به عرصه فرصت بدل می‌شود یا بسان تهدیدی خودنمایی می‌کند به مؤلفه‌هایی چند بستگی دارد این مؤلفه‌ها عبارتند از:

(۱) رفتار حکومتی؛

(۲) فرایند تحول ساختاری و الزامات؛

(۳) جامعه داخلی و جهانی.

در حقیقت، وجود چالش در تمامی جوامع امری کاملاً بدیهی و به اقتضای هویت متغیر بشر ضروری است. جوامعی که این چالشها را به عنوان جزئی از حیات سیاسی - اجتماعی خود پذیرفته‌اند، مسلماً در مهار آنها و تبدیل کردن آن به «فرصت» بهترین کارآمدی را از خود نشان می‌دهند؛ ولی در جوامع کمتر توسعه یافته عدم درک این چالشها در زمان مساعد، رفتار ناهنجار در نوع برخورد با آنها و بعضاً تلاش برای مبارزه با آن، باعث می‌گردد تا چالشهای اجتماعی که ماهیتاً انکار ناپذیر است، بسان یک تهدید قلمداد شده و در برخورد با آن نه تنها مهار چالش امکان‌پذیر نگردد؛ بلکه میدان برای از دست رفتن همه فرصتها مهیا شود. با توجه به آنچه گفته شد و با فرض این موضوع که انقلاب اسلامی ایران در دهه سوم فضای جدیدی را از نظر سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی تجربه خواهد کرد، در این نوشتار سعی خواهد شد تا مدل ذیل به آزمون گذاشته شود:



در الگوی فوق چالش‌های اجتماعی عبارت است از مسائل و عرصه‌هایی که در حال حاضر و آینده حیات اجتماعی ایران را بنا به الزامات موجود به مبارزه خواهد طلبید و در نهایت به تکوین انگاره‌ها، فضای جدید و رفتارهای نو خواهد انجامید. نهایت این فرایند رفتارهای جدید شهروندان است که در صورت عدم پاسخ‌یابی مقتضی بسان یک تهدید، اجتماع ایران را با معضلاتی ساختاری روبه‌رو می‌سازد. اما در این وضعیت رفتار حکومتی و همچنین نوع نظام داده و ستاده می‌تواند بهترین و مؤثرترین روش برای سامانمندی فرایند مذکور باشد.

در بخش اول این نوشتار، تلاش شده تا تحولات ساختاری و به عبارتی شاخصهای انقلاب ساختاری در طی دو دهه پس از انقلاب تبیین شود و در بخش دوم چالش‌های ناشی از انقلاب ساختاری و راه برون رفت از آنها ذکر شده است.

شاخصهای انقلاب ساختاری در ایران (۱۳۵۸-۱۳۷۶)

به طور کلی می‌توان گفت که وقتی یک جامعه تصمیم به برنامه‌ریزی و توسعه گرفت و این مفهوم را در عمل پیاده کرد، دگرگونیهای عمیقی در سطوح مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن جامعه رخ می‌دهد. این تغییرات به نوبه خود ذائقه‌های مردم را دگرگون می‌کند که از

آن جمله می‌توان به میزان، نوع و نحوه ارائه خواستها و مطالبات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی اشاره کرد. جامعه‌ای که این تحولات را به خود دیده باشد، بدون تردید به دنبال خواستها و تمایلاتی است که قبل از توسعه فاقد آن بوده و هیچ‌گاه بر آن اصرار نمی‌کرده است. این تغییرات و تحولات ناشی از عملی شدن مفهومی است که توسعه نام دارد.^۲ در جامعه امروزی ما نیز که از دهه ۳۰ شمسی به بعد همواره به دنبال توسعه بوده و با اقدامات انجام شده در دهه گذشته (در قالب برنامه‌های پنج ساله و...) در صدد دستیابی آن بوده است تمامی تحولات یاد شده، به طور کامل، اتفاق افتاده است. نتیجه چنین تحول عظیمی که در چند دهه به وقوع پیوسته است، تغییر در نوع نگرش، خواسته‌ها، ذائقه‌ها و علایق نسلی است که در چنین روندی پرورش یافته و به شکل دیگری فکر می‌کند. باید متذکر شد که فضای ناشی از تحولات ساختاری، فرهنگها را بشدت متأثر می‌سازد به نحوی که ایماژ (Image) حاصله، فضای ذهنی افراد را تغییر می‌دهد. نهایت چنین روندی تکوین انگاره‌های نوین و تأسیس چالشهای اجتماعی می‌باشد.^۳

الف: تحول جمعیتی^۴

آمارها نشان می‌دهد، میانگین نرخ رشد جمعیت در ایران تا سال ۱۳۷۵، ۳/۹ درصد بوده است. در جدول شماره ۱ می‌بینیم که از سال ۱۳۴۵ تقریباً هر ۱۰ سال، به طور میانگین حدود ۱۱ میلیون نفر به جمعیت ایران افزوده شده است.

علی‌رغم بالا بودن نرخ رشد جمعیت در سالهای پیش از انقلاب، با وقوع انقلاب اسلامی، سیاستهای کنترل جمعیت به کنار نهاده شد و بعضاً تدابیر تشویقی در جهت رشد بالاتر جمعیت اعمال گردید. به طور مثال واگذاری مسکن و یا زمین به خانوارهای ۷ نفر به بالا در اولویت قرار گرفت. این مواضع به همراه نوعی برداشت ایدئولوژیکی و انقلابی از مقوله رشد جمعیت منجر به اعمال سیاستهای غیر رسمی تشویق گرایانه در افزایش مولید شد.

به عبارت دیگر، در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی سیاستهای «توده ستایانه» بدون در نظر گرفتن آثار سوء بلند مدت اقتصادی و اجتماعی منجر به بالا رفتن سطح درآمدها و دادن رفاه بیشتر بدون هیچ اتکایی بر زیر ساختهای تولیدی و اقتصادی و تنها با تکیه بر منبع نفت، اعمال شد.

مجموع این سیاستها بر روند افزایش ناگهانی نرخ جمعیت تأثیر گذارد به طوری که به استناد جدول شماره ۱، تعداد جمعیت جوان از سال ۱۳۵۵ تقریباً به دو برابر در سالهای ۱۳۷۵ رسید. در این میان نکته قابل توجه این است که تراکم رشد جمعیت طی سالهای محدود (۱۳۶۵-۱۳۷۵) باعث جوان شدن ترکیب جمعیتی کل کشور و ظهور نسل جدیدی شد. به طوری که بیشتر جمعیت کشور به نسل جوان و جدید اختصاص می‌یافت.

سال	کل جمعیت	میزان جمعیت ۷ سال به بالا	درصد	میزان جمعیت ۱۶ سال به بالا	درصد
۱۳۴۵	۲۵,۰۷۸,۹۲۲	۱۹,۳۷۱,۸۵۶	۷۷/۲	۱۳,۳۲۲,۴۰۹	۵۳/۱
۱۳۵۵	۳۳,۷۰۸,۷۴۴	۲۶,۰۴۴,۶۱۵	۷۷/۲	۱۷,۹۷۶,۷۳۲	۵۳/۴
۱۳۶۵	۴۹,۴۵۵,۰۱۰	۳۸,۷۰۸,۸۷۹	۷۸/۳	۲۵,۷۷۸,۳۱۸	۵۲/۱
۱۳۷۵	۶۰,۰۵۵,۴۸۸	۵۲,۲۹۴,۹۷۹	۸۷/۰	۳۴,۶۶۲,۲۴۰	۵۷/۷

جدول شماره ۱: نمایه تحول جمعیتی در ایران (۱۳۴۵-۱۳۷۵)

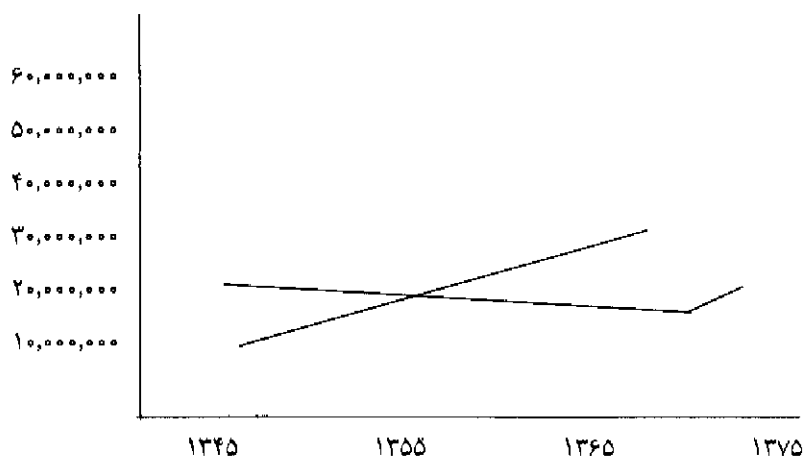
منبع: گزارشهای مرکز آمار ایران

ب: افزایش شهرنشینی

از سال ۱۳۴۵ تا سال ۱۳۷۵ رشد جمعیت شهرنشین بالغ بر ۲۳ درصد بوده است. به طور کلی، علاوه بر جاذبه‌های شهرنشینی، رفاه، بالا بودن سطح سواد، وجود امکانات اقتصادی، برنامه‌های بهداشتی، آموزشی، سیاسی، اطلاع‌رسانی گسترده و غیره، می‌توان گفت که برنامه‌های توسعه خود عامل مهمی در تشویق و هدایت روستاییان به شهرنشینی بوده است. در جامعه ایران این تحول کاملاً نمایان است، و به استناد آمار می‌توان گفت که شهرنشینی گسترده، روند رو به افزایش طبقه متوسط را باعث گردیده است.

سال	کل جمعیت	شهرنشین	درصد	روستانشین	درصد
۱۳۴۵	۲۵,۷۸۸,۷۲۲	۹,۷۹۴,۲۴۶	۳۷/۹	۱۵,۹۹۴,۴۷۶	۶۲/۱
۱۳۵۵	۳۳,۷۰۸,۷۴۴	۱۵,۸۵۴,۶۸۰	۴۷/۰	۱۷,۸۵۴,۰۶۴	۵۲/۱
۱۳۶۵	۴۹,۴۵۵,۰۱۰	۲۶,۸۴۴,۵۶۱	۵۴/۳	۲۲,۳۴۹,۳۵۱	۴۵/۲
۱۳۷۵	۶۰,۰۵۵,۴۸۸	۳۶,۸۱۷,۷۸۹	۶۱/۳	۲۳,۰۲۶,۲۹۳	۳۸/۳

جدول شماره ۲: نمایه مقایسه‌ای شهرنشینی و روستایی
در ایران طی سالهای (۱۳۴۵-۱۳۷۵)



نمودار ۱ - نمایشگر شهرنشینی و روستانشینی از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۷۵

این نمودار بخوبی بیانگر رشد قابل توجه شهرنشینی از سال ۴۵ لغایت ۷۵ می‌باشد. این رقم رشد، دقیقاً عکس آن رقمی است که در سال ۱۳۴۵ وجود داشته است. به عبارت دیگر، در فاصله سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۷۵ ترکیب جمعیت شهرنشین و روستانشین دقیقاً حرکتی معکوس داشته است. در حالی که جمعیت روستانشین در سال ۱۳۴۵، ۶۱/۳ درصد جمعیت کل کشور را تشکیل می‌داده است، در سال ۱۳۷۵ مشابه این رقم یعنی ۶۱/۳۰ درصد جمعیت کشور را

شهرنشینان تشکیل داده‌اند. بدیهی است، این جامعه با خود فرهنگ خاصی (آپارتمان نشینی، ایجاد فضای خصوصی و...) می‌آورد و فرهنگ شهرنشینی خود مؤید درخواست جدید از حاکمیت می‌باشد. براساس نظر جامعه‌شناسان^۵، شهر فرهنگ خاص خود را دارد. این فرهنگ که در متون کلاسیک تحت عنوان «فرهنگ ابرشهرها» از آن یاد می‌شود، بشدت جهت‌گیری کثرت‌گرایانه دارد. ارزشها و سنتهای گذشته در کنار برجهای سفید و سیاه سر بر فلک کشیده، تیزی خود را کم کم از دست می‌دهد. اساساً فرهنگ شهرنشینی حاصل تساهل و تسامح است. زندگی آپارتمان‌نشینی در فضاهای بسیار تنگ و فشرده با فرهنگها و ارزشهای گوناگون فقط در سایه تساهل و تسامح امکان‌پذیر است.

ج: افزایش باسوادی

یکی از آثار و اهداف مهم توسعه در جامعه افزایش میزان باسوادی است. بالارفتن میزان سواد نتایج و آثار دیگری را نیز به دنبال دارد؛ زیرا نیازها و حوایج فرد تحصیلکرده و باسواد با فرد بیسواد تفاوت دارد. علاوه بر این، اثر متقابل مؤلفه سواد بر محیط پیرامون کاملاً مشهود است. ذائقه‌های افراد باسواد در یک جامعه در حال تحول، نوع برداشت از مسائل سیاسی-اجتماعی، نحوه تصمیم‌گیری، رجوع به مرجع تصمیم‌گیری و... تغییر می‌کند و فرد برای خود حقوق شهروندی قائل می‌شود. افراد باسواد ضمن آنکه احساس استقلال بیشتری می‌کنند، حس مشارکت جویی فراوانی در مسائل پیرامونی خود دارند و قاعدتاً با نگاه انتقادی به مسائل می‌نگرند.

نگاهی به آمارها نشان می‌دهد که رشد جمعیت باسواد ایران از سالهای آغازین دهه ۴۰ شمسی همگام با برنامه‌های توسعه قابل توجه است. در حالی که ۲۸/۷ درصد از کل جمعیت ایران را در سال ۱۳۴۵ افراد باسواد تشکیل داده‌اند، این رقم در سال ۱۳۷۵ به ۷۹/۵۱ درصد رسیده است.

عنوان	سال ۱۳۵۶	سال ۱۳۷۶	درصد رشد مطلق
باسواد	۱۲,۸۰۰,۰۰۰	۴۳,۰۰۰,۰۰۰	۳۳۵
دانش آموز	۷,۵۰۰,۰۰۰	۱۸,۹۷۹,۸۶۳	۲۵۲
کادر آموزشی	۱۵۲,۰۰۰	۸۷۷,۹۵۲	۵۷۷/۲
کادر آموزش عالی (هیأت علمی)	۱۳,۹۵۲	۲۷,۶۵۰	۱۹۶
آموزشگاه تحصیلی	۲۵,۵۰۰	۱۹۳,۰۵۲	۲۲۷

جدول شماره ۳

منبع: مرکز آمار ایران

نرخ رشد باسوادی سال	کل جمعیت ۷ سال به بالا	میزان باسوادی (درصد)	مناطق شهری (درصد)	مناطق روستایی (درصد)
۱۳۴۵	۱۹,۳۷۱,۸۵۶	۲۸/۷	-	-
۱۳۵۵	۲۶,۰۴۴,۶۱۵	۴۷/۵	۶۵/۲	۲۹/۷
۱۳۶۵	۳۸,۷۰۸,۸۷۹	۵۲/۵	۵۹/۸	۴۴/۷
۱۳۷۵	۵۲,۲۹۴,۹۷۹	۷۹/۵۱	۷۲/۹۱	۵۶/۲۶

جدول شماره ۳-۱: نمایه مقایسه‌ای رشد جمعیت باسوادی در سالهای ۱۳۴۵-۱۳۷۵

منبع: مرکز آمار ایران

عنوان	سال ۱۳۶۵	سال ۱۳۷۶	درصد رشد مطلق
دانشجو	۱۵۴,۰۰۰	۱,۲۵۰,۰۰۰	۸۱۲
مراکز آموزش عالی	۶۰	۲۶۶	۴۴۳
مؤسسات تحقیقاتی	۸۱	۱۹۸	۲۴۴/۴
پژوهشگر	۱,۹۲۴	۱۱,۳۹۲	۵۰۰
کارشناس و تکنیسین	۲,۳۱۴	۱۸,۹۱۸	۷۰۰
دانشجوی تحصیلات تکمیلی	۵,۳۹۲	۲۶,۸۶۲	۴۰۰

جدول ۳-۲: مقایسه شاخصهای فرهنگی بر اساس مرکز آموزشی - فرهنگی

منبع: گزارشهای وزارت فرهنگ و آموزش عالی

رشد سواد از دهه ۱۳۴۵ تا ۱۳۷۵ به طور فزاینده‌ای سیر صعودی داشته است. این رشد مؤید تغییر کیفیت جامعه‌ای است که شهری نیز شده است. از آمارهای ذکر شده استفاده می‌شود که نرخ رشد باسوادی در جوامع شهری بیشتر از جوامع روستایی است و نرخ رشد باسوادی در روستاها نیز در مقایسه با قبل از انقلاب، بویژه در سال ۷۵، به نرخ رشد باسوادی در شهرها نزدیکتر شده است. به عبارت دیگر، روستاها نیز از نظر سواد رشد کرده و غالب آنها باسواد شده‌اند. چنین جامعه‌ای که در آن نرخ رشد باسوادی بالا است، ویژگی خاصی پیدا می‌کند که از آن جمله آشنایی و آگاهی بالا از مسائل اجتماعی و سیاسی است. این آگاهی به نوبه خود ذائقه‌های جدید سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به آنها اعطا می‌کند که نتیجه آن در درخواستهای مشارکت سیاسی خودگردان (انتخابات) تجلی می‌یابد. افزایش تحصیلات در مقاطع عالی نیز اگر چه در زمره باسوادی می‌تواند مورد تحلیل قرار گیرد، لیکن این بحث را در قالب رشد روشنفکری مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

همچنین، آمارها نشان می‌دهد که در سال ۱۳۴۶ از کل افراد ۷ سال به بالا ۲۸/۷ درصد باسواد بوده‌اند. نسبت مردان با سواد در این سال ۳۹/۲ و زنان ۱۷/۴ درصد و همین نسبت برای مناطق شهری ۵۰/۴ و در مناطق روستایی ۱۴/۶ درصد بوده است. در سال ۱۳۵۵ از مجموع جمعیت کشور ۱۲,۲۷۱,۲۲۵ نفر باسواد بوده که این رقم در مورد مردها ۷,۸۴۱,۱۱۷ نفر و در مورد زنان ۴,۴۳۰,۱۰۸ بوده است.

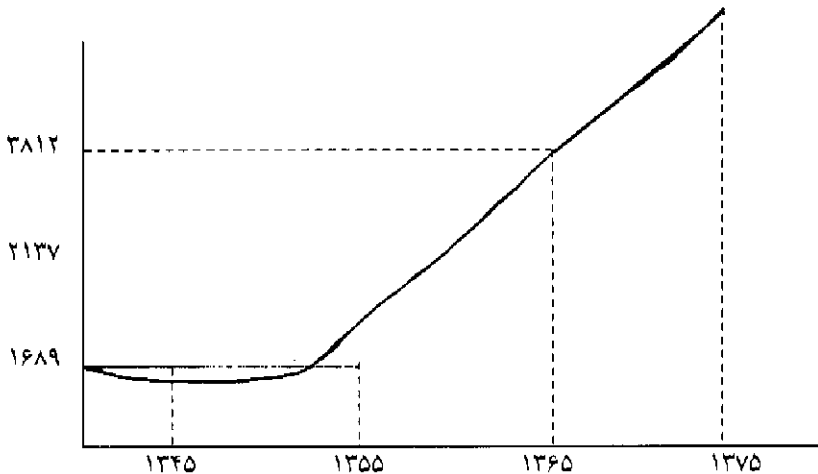
نسبت کل باسوادان در مناطق شهری در این سال ۸,۳۱۵,۴۶۵ نفر و در مناطق روستایی ۳,۹۵۵,۷۶۰ نفر بوده است.

بر این اساس، ملاحظه می‌گردد که رشد سریع جمعیت باسواد، از جمله شاخصهای ملموس و آشکار دوران نوسازی بخصوص بعد از انقلاب بوده است که این مهم خود به صورت علت در پویایی روشنفکری و رشد وسایل ارتباط جمعی اثرگذار بوده است.

د: تحول و افزایش در حوزه کتاب^۶

بر اساس گزارش مؤسسه نمایشگاههای فرهنگی ایران در سال ۱۳۷۵، مجموعاً ۱۲,۸۹۷ عنوان کتاب با تیراژ ۷,۳۸۶,۳۳۸ جلد در کشور منتشر شده که از این تعداد ۱۰,۳۶۲ عنوان تألیف و تعداد ۲,۵۳۵ عنوان ترجمه بوده است.

در سال ۱۳۶۵ این رقم ۳۰۸۱۲ عنوان کتاب اعلام گردیده و در سال ۱۳۵۵ جمعاً ۱۰۶۸۹ عنوان کتاب منتشر شده است. از این تعداد کتاب ۲۶۷ عنوان ترجمه و ۱۰۳۷۸ عنوان تألیف بوده است. در سال ۱۳۵۰ مجموع کتب منتشره ۱۰۹۶۱ عنوان کتاب بوده است. به عبارت دیگر، رشد انتشار کتاب از ۱۳۵۰ تا ۱۳۷۵ از رقم ۱۰۹۶۱ به ۱۲۰۸۹۷ رسیده است. به نمودار ذیل توجه کنید:



نمودار ۲ - استخراج گزارشهای مؤسسه نمایشگاههای فرهنگی ایران

۵: رشد و تحول در مطبوعات

در دوره گذار، مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی، نه تنها عامل توسعه و نوسازی هستند؛ بلکه محصول آن نیز می‌باشند. چنانچه صنعت و سطح باسوادی افزایش نیابد یا وجود نداشته باشد، احتمالاً استفاده و بهره‌وری از این قبیل ابزار نیز کاهش خواهد یافت. به عبارت دیگر، وسایل ارتباط جمعی و مطبوعات در جوامع و اجتماعاتی رونق دارد که اولاً، مردم علاقه‌مند به مسائل اجتماعی و سیاسی باشند. ثانیاً، توانایی تحلیلی آن را داشته باشند و نیازهای معیشتی آنها تا حدی برطرف شده باشد.

بر اساس آمار تعداد نشریات در سال ۱۳۷۵، ۷۴۹ عنوان است. در حالی که این رقم در سال ۱۳۶۵، ۳۱۵ نشریه (شامل مجله و روزنامه) و در سال ۱۳۵۵، ۳۲۴ و در سال ۱۳۵۰، ۳۷۹ نشریه می‌باشد. قابل ذکر است که تأثیرگذاری شاخصهای فوق باعث شده تا تیراژ مطبوعات در

سال جاری به حدود ۳ میلیون نسخه در روز برسد. این رقم قبل از آنکه علت فضای فرهنگی جدید باشد، می‌تواند به عنوان معلول مؤلفه‌های پیش گفته به حساب آید.

سال	۱۳۵۰	۱۳۵۵	۱۳۶۵	۱۳۷۵
روزنامه	۳۳	۱۹	۱۶	۲۶
هفته‌نامه	۶۹	۱۷	۴۴	۸۲
فصلنامه	۸۸	۱۱۶	۷۲	۱۶۵
ماهنامه	۴۸	۸۸	۱۱۳	۲۱۲
تعداد کل	۳۷۹	۳۲۴	۳۱۵	۷۴۹

جدول شماره ۴: نمایه مقایسه‌ای (۱۳۵۰-۱۳۷۵)

و: سایر رسانه‌ها و ارتباطات

بر اساس گزارش مرکز آمار ایران از سالهای ۱۳۵۰-۱۳۷۵ وضعیت تولید برنامه‌های رادیو و

تلویزیون به شرح زیر است:

۱) صدا: میزان ساعت برنامه‌های شبکه‌های رادیویی ۱۱۱,۹۰۲ ساعت (پخش)

* در سال ۱۳۵۵: میزان ساعات برنامه‌های شبکه‌های رادیویی $\frac{۱۶۶,۷۷۴}{۳۳,۳۲۸}$ ساعت تولید

* در سال ۱۳۶۵: میزان ساعات برنامه‌های شبکه‌های رادیویی $\frac{۵۴,۸۴۶}{۲۸,۹۰۹}$ ساعت تولید

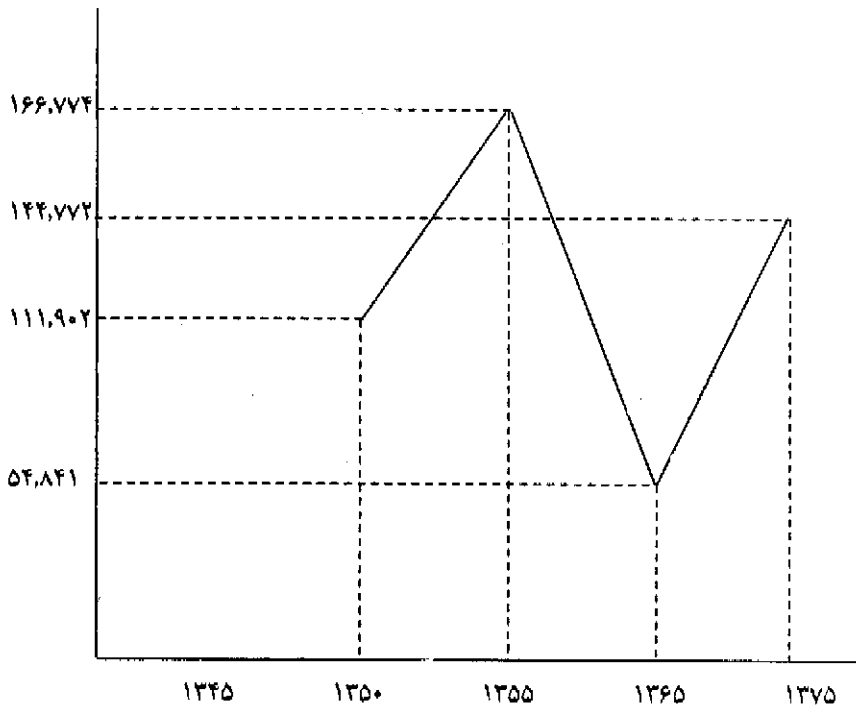
* در سال ۱۳۷۵: میزان ساعات برنامه‌های شبکه‌های رادیویی $\frac{۱۴۴,۷۷۲}{۱۱۱,۱۱۳}$ ساعت تولید

۲) سیما: میزان تولید برنامه در سال ۱۳۵۰، ۴۹۹۷ پخش

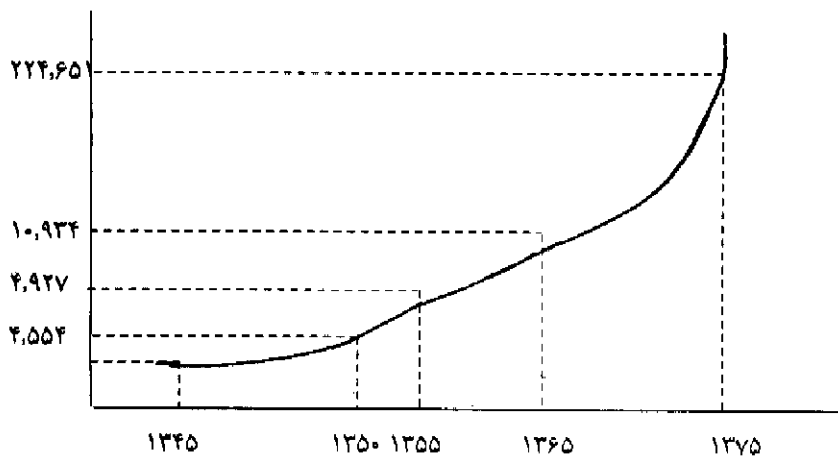
* میزان تولید برنامه در سال ۱۳۵۵: ۴,۵۵۴ ساعت

* میزان تولید برنامه در سال ۱۳۶۵: $\frac{۴,۳۹۵}{۱۰,۹۳۴}$ پخش

* میزان تولید برنامه در سال ۱۳۷۵: $\frac{۱۹,۸۵۳}{۲۲۴,۶۵۱}$ پخش



نمودار ۴- رشد ساعت پخش برنامه‌های صدا



نمودار ۵- رشد ساعت پخش برنامه‌های سیما

گسترش وسایل ارتباط جمعی، جامعه را در معرض امواج متعدد فکری - فرهنگی قرار

می‌دهد. همان طوری که آمارها و نمودارها نشان می‌دهد، میزان تولید و پخش برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی در دوره مورد بررسی، همواره رو به رشد بوده است. البته در دوران جنگ تحمیلی استثنایی است، چون به دلیل شرایط و اوضاع خاص اقتصادی و جنگی بویژه در بخش رادیویی شاهد کاهش هستیم؛ اما در کل و مخصوصاً در سال ۱۳۷۵ نرخ رشد ساعات پخش و تولید همچنان رو به تصاعد است. گرچه پس از انقلاب غالب برنامه‌ها با محتوای اسلامی و دینی تولید و پخش شده‌اند، باید پذیرفت که بسیاری از این برنامه مخصوصاً سریالها، نشریات، کتب و فیلمها و غیره تحت تأثیر فرهنگ غربی بوده‌اند. به این ترتیب روشن می‌گردد نتیجه چنین روندی تغییر ذائقه‌های فرهنگی، سیاسی و نیز درخواستهای جدید سیاسی خودگردان می‌باشد.

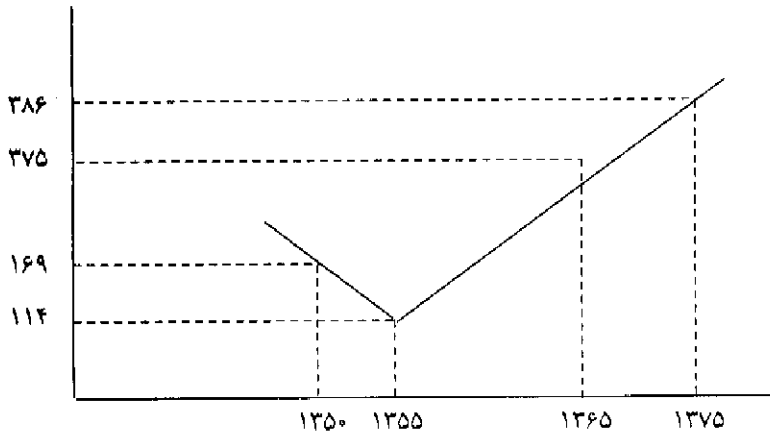
عنوان	سال ۱۳۵۶	سال ۱۳۷۶	درصد رشد مطلق
نشریات	۲۱۶	۱,۰۰۰	۴۶۲/۵
کتاب (عنوان)	۲,۸۰۰	۱۶,۰۰۰	۵۷۲
کتابهای موجود در کتابخانه‌ها	۱,۶۰۰,۰۰۰	۵,۷۸۴,۰۰۰	۳۶۱/۵
فیلم	۴۹	۵۶	۱۱۴/۲
کتابخانه‌های عمومی	۳۶۰	۶۷۰	۱۸۶
صدا و سیما (تولید)	۱۸,۸۰۰ ساعت	۱۶۶,۱۲۵	۸۸۳

جدول شماره ۱-۴: مقایسه شاخصهای فرهنگی بر اساس ابزار فرهنگی

(آمار سال ۱۳۷۳)

از جمله شاخصهای رشد فرهنگی در روند تحولات ساختاری افزایش تعداد و کیفیت فیلمهای تولید شده در سال است. در سال ۱۳۵۰ مجموع فیلمهای اکران اول ۳۷۵ فیلم بوده که از این تعداد ۷۵ فیلم ایرانی و بقیه خارجی بوده‌اند. در سال ۱۳۵۵ مجموعاً ۳۴۰ فیلم در دوره اول اکران شده که از این تعداد ۶۱ فیلم ایرانی و بقیه خارجی بوده‌اند. این ارقام در سال ۱۳۶۵ با

رشدی معادل ۷۰ درصد به رقم ۱,۳۰۹ می‌رسد و در سال ۱۳۷۵ تعداد کل فیلمهای بررسی شده ۳۰۳، تعداد فیلمهای مجوز گرفته ۱۶۹ و رقم آکران به ۳,۹۴۷ یعنی سه برابر سال ۱۳۶۵ رسیده است. نمودار شماره ۶ تعداد فیلمهای مجوز گرفته و تولید شده سینمای ایران را نشان می‌دهد:



نمودار شماره ۶- نمایه رشد فیلم از سال (۱۳۴۵ - ۱۳۷۵)

ز: تحول قشر روشنفکر

رشد جمعیت روشنفکر، یکی دیگر از اجزاء و عناصر تئوری تحولات ساختاری است. بر اساس این نظریه یکی از پیامدها و نتایج مهم نوسازی و توسعه، رشد جمعیت روشنفکر در هر جامعه است. نماد جمعیت روشنفکر می‌تواند موارد مختلف باشد. به عبارت دیگر، تعریف روشنفکری تا حدودی مشکل است و اجزای تشکیل دهنده آن به حسب دیدگاهها مختلف، متفاوت و متعدد می‌باشند.^۷ روشنفکری، بنا بر تعریف متداول در ایران، به جریان فکری خاصی گفته می‌شود که با ابزار علم و تکنولوژی، مظاهر تمدن جدید را می‌پذیرد و ساختارهای کهنه و سنتی را طرد می‌کند. البته، از نظر این تحقیق، روشنفکری به جریانی اطلاق می‌شود که با تکاپوی فکری خود، به تولید فکر در یک جامعه اشتغال داشته و بر اساس واقعیتهای فرهنگی و بومی به اصلاح و رشد جامعه می‌اندیشد و الزاماً موافق به هم ریختن ساخت سنتی جامعه نیست. در این روند، روشنفکر نقش مؤثری در تغییر و تحولات سیاسی جوامع ایفا می‌کند. روشنفکران طیفی متنوع و گسترده را در جامعه تشکیل می‌دهند که به چند دسته مهم از آنان

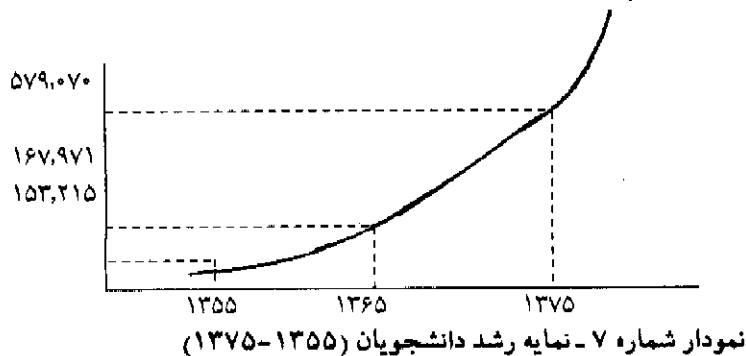
- (۱) دانشجویان: به هر میزان که تعداد دانشجو در جامعه‌ای بیشتر باشد، جریان روشنفکری در آن جامعه فعالتر و قویتر عمل می‌کند.
- (۲) اعضای هیأت علمی و مدرسین دانشگاهها: یکی از ویژگیهای جوامع در حال توسعه یا توسعه یافته، داشتن کادر متخصص و با تحصیلات عالی در مقاطع کارشناسی و دکتری می‌باشد. این طیف هم در تسریع تحولات اجتماعی نقش مؤثری به عهده دارند و هم خود محصول توسعه و دگرگونی اجتماع و جامعه در حال توسعه و یا توسعه یافته هستند و در حقیقت رابطه متقابل با یکدیگر دارند.
- (۳) پژوهشگران و محققین: این گروه ضمن تحقیق و کنکاش و ارائه پروژه‌های پژوهشی، نقشی بس مؤثر در حل مشکلات و رفع موانع توسعه دارند.
- (۴) مؤسسات و نهادهای آموزشی و تحقیقاتی: در یک جامعه در حال توسعه و یا توسعه یافته رشد این مؤسسات در ارتباط با سایر اجزاء و عناصر قبلی دانشجویان، مدرسین و... امری طبیعی و بدیهی است.^۸
- از ویژگیهای جوامع در حال توسعه رشد چشمگیر این نهادهاست و هم اکنون بهترین و موفقترین دانشگاهها و مراکز تحقیقی و آموزشی در کشورهایی که زودتر از بقیه در این مسیر گام برداشته‌اند دیده می‌شود. در مجموع، ظهور این نهادها و جمعیت روشنفکر در جریان روند نوسازی از شرایط و عوامل ضروری تکامل روند توسعه است و در تغییر و دگرگونیهای بنیادی جوامع نقش ویژه دارد. این طیف فکری بتدریج موجب تحول و جنبشی نوین در سطح اجتماع می‌شوند و ضمن مخالفت با نهادها و ساختارهای سنتی، حکومتهای غیر مردم‌سالار و بسته را به چالش می‌طلبند. هانتینگتون در این مورد می‌گوید:^۹ مخالفت روشنفکران شهری با حکومت نه تنها خصلت رایج جوامع مدرن است؛ بلکه خصلت تقریباً هر نوع جامعه دستخوش نوسازی به شمار می‌آید. در جوامع مدرن، دانشجویان معمولاً فعالترین و مهمترین نیروی سیاسی طبقه متوسط را می‌سازند. در نظامهای سیاسی سنتی، دانشگاه پایتخت، معمولاً کانون رویکردهای دشمنانه و توطئه بر ضد رژیم است. مخالفت دانشجویان با حکومت، شدیدترین نشانه مخالفت طبقه متوسط است؛ زیرا این مخالفت بسیار پایدار است. این نوع مخالفتها در بیشتر موارد از کاستیهای مادی سرچشمه نمی‌گیرد؛ بلکه بیشتر از عدم امنیت روانی، از خودبیگانگی و احساس

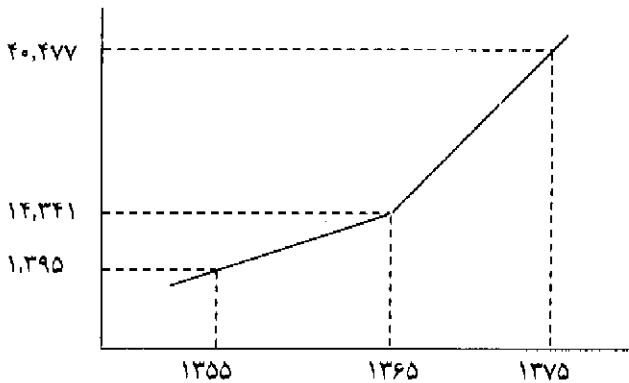
گناه شخصی و نیاز شدید به احساس هویت مایه می‌گیرد.

طبقه متوسط شهری، شأن ملی، پیشرفت هدف ملی و فرصت اشتراک در بازسازی سراسر جامعه را خواستار است. اینها هدفهای آرمانی هستند و این درخواستها را هیچ حکومتی نمی‌تواند برآستی برآورده سازد. به همین جهت این عناصر طبقه متوسط را نمی‌توان با «اصلاحات» آرام ساخت.

دانشجویان بیشتر از دیگران با جهان‌نویین و ملت‌های پیشرفته و غرب آشنایی دارند. در ذهن آنها دو شکاف بزرگ وجود دارد. یک شکاف، میان اصول نوین شدگی (برابری، عدالت، اشتراک اجتماعی و رفاه اقتصادی و تحقق آنها در جامعه‌شان) و دیگری، شکاف میان اوضاع فعلی ملت‌های پیشرفته و اوضاع جامعه خودشان. دانشجویان و روشنفکران جامعه با مشاهده تفاوت عمیق جامعه خود با جوامع پیشرفته، از جامعه شرمسار و بیگانه می‌شوند و پیوسته در آرزوی بازسازی کامل جامعه و در صف ملت‌های پیشرفته جای گرفتن، می‌سوزند. این قشر که از خانواده و هنجارها و الگوهای رفتار سنتی جدا افتاده است به معیارها و اصول انتزاعی نوین‌شدگی سرسپرده می‌شود. اینک باید دید در جامعه ایران این قشر روشنفکر، چه تحولاتی را پشت سر گذارده است.^{۱۰}

متأسفانه از سال ۱۳۴۵ اطلاعات دقیق و درستی نداریم؛ لیکن در دوره پس از آن شاخصهای آماری سیر صعودی رشد طبقه مذکور را ثابت می‌کند. ذیلاً در قالب نمودار مراحل و نحوه افزایش نرخ رشد هر یک از موارد یاد شده نشان داده شده است:





نمودار شماره ۸ - نمایه رشد کادر آموزشی در دانشگاهها (۱۳۵۵-۱۳۷۵)



نمودار شماره ۹ - نمایه تعداد مراکز آموزشی و تحقیقاتی

این آمار صرفاً متعلق به دانشگاههای دولتی طی سالهای یاد شده است. علاوه بر این آمار، دانشگاه آزاد اسلامی در سال ۱۳۷۵، تعداد ۶۱۳,۴۶۸ نفر را تحت پوشش داشته است که باید تعداد کارکنان آموزشی دانشگاه آزاد اسلامی در سال ۱۳۷۵ را هم به آن اضافه نمود که بالغ بر ۱۸,۲۲۸ نفر بوده‌اند.

به این ترتیب نرخ رشد تحصیلات عالی در ایران و مراکز آموزشی تحقیقاتی که نقش مستقیم و عمیقی بر شکل‌گیری جریان روشنفکری در جامعه ایران داشته است، طی سالهای اخیر و به طور کلی در سالهای ۱۳۵۵ تا ۱۳۷۵ به طور بی‌سابقه‌ای افزایش داشته است و مسلماً این طیف

با تأثیرگذاری بر افکار عمومی، بینش و سطح آگاهیهای مردم و مسئولین و تغییر ذائقه‌های موجود جامعه، آن را به عنوان بستری مسالمت‌آمیز، به دگرگونی واداشته است و این موضوع با نظریه تحولات ساختاری ارتباط دقیق و کامل دارد.

ح: تحول در ساختار طبقاتی^{۱۱}

جامعه ما در ۲۰ سال گذشته صحنه یک جابه‌جایی و تلاطم عظیم و گسترده در ترکیب طبقات اجتماعی بود که دست به دست تحولات پیشین چهره آن را آشفته‌تر می‌کرد و عناصر ثابت و تعادل نسبی ساختاری آن را سلب می‌نمود. سیاستهای اقتصادی - اجتماعی ۲۰ سال گذشته به افزایش عظیم حجم طبقه متوسط مصرف‌گرا و هجوم بخش کثیری از جامعه به بازار مصرف انجامید. با وجود این، از آنجا که این سیاستها یا حجمی بسیار گسترده‌تر از شعارها همراه بود، نتوانست در میان این گروهها روانشناسی «تأمین» و «رضایت» اجتماعی و سیاسی را فراهم آورد و به عکس احساس «عدم امنیت» و تنش روانی و تکاپوی تب آلود برای ارتقا را در هرم طبقاتی در میان این گروههای اجتماع، نوظخته سبب شد. تعارض این احساس که می‌توان به وضع بهتری دست یافت و مقایسه وضع خود با وضع مطلوبتری که همگنان به آن دست یافتند، نوعی احساس «پس افتادگی» و غبن را آفرید.

دانیل لرنر، استاد دانشگاه هاروارد، افزایش شکاف میان «توقعات» و «واقعیات» را یکی از عوامل بحران و چالشهای اجتماعی می‌داند. طبق نظریه او - که به فرمول لرنر معروف است - احساس محرومیت مولد نسبی است که انسان میان «خواسته‌ها» و «یافتهای» خویش احساس می‌کند. بنابراین، سیاستگذاری نسنجیده می‌تواند سطح ثروت طبقات فقیر جامعه را افزایش دهد. درحالی که هیچ‌گاه به احساس رفاه دست نیابند و به عکس خود را «محروم» تر از گذشته پندارند و همواره از وضع موجود ناراضی باشند.

پیدایش این طبقه نوظخته، از آنجا که بر بنیاد برنامه‌ریزی و مهندسی اجتماعی صورت گرفته بود، منجر به ایجاد یک طبقه متوسط مولد نشد، یعنی گروههای اجتماعی را که دارای جایگاه با ثبات و مفیدی در ساختار اجتماعی و اقتصادی باشند پدید نیاورد. به عکس، این موج خود به خود سبب انباشت مقادیر عظیم سرمایه‌های کوچک در دست گروههای کثیری از اعضای جامعه شد. صاحبان این سرمایه‌ها در پی تحقق دو هدف بودند: تأمین نیازهای مصرفی و

افزایش سرمایه و تکاپو برای افزایش نقدینگی که این طبقه نوکیسه را به سوی شاخه‌های هر چه کم‌زحمت‌تر و پرسودتر اقتصاد سوق داد. شاخه‌هایی که نیازمند دانش و تجربه نیز نبود و چنین شد که افزایش طبقه متوسط در ایران عملاً به افزایش یک قشر اقتصادی دلال و واسطه و درگیر در مشاغل مرتبط با کالاهای مصرفی و خدمات مرتبط با این عرصه انجامید. به این ترتیب ظهور این طبقه متوسط انبوه و پرشمار به جای آنکه به نیروی محرکه اقتصاد تولیدی در ایران بدل شود، به عاملی نیرومند در جهت نابسامانی و فساد ساختار اقتصادی جامعه بدل شد. اشاعه و رشد فرهنگ دلالی و مصرفی و تب افزایش ثروت در فرهنگ جامعه نیز بازتاب مستقیم و چشمگیر یافت. نتیجه این دگرگونی ژرف، «ساخت زدایی» یا «بی‌اندام شدن» جامعه بود.

افزایش این طبقه متوسط، طبقات تهیدست شهری و روستایی را از میان نبرد؛ بلکه ترکیب و کیفیت آن را دگرگون ساخت. یعنی گروه‌های جدیدی به صفوف طبقات تهیدست رانده شدند که بعضاً در گذشته در صفوف طبقه متوسط جای داشتند و دورانی از ثبات اجتماعی را تجربه کرده بودند.

در مقابل این تحول طبقاتی در بدنه جامعه، که از یکسو به اشاعه فرهنگ مصرف و دلالی انجامید و از سوی دیگر به رانده شدن بخش‌های کثیری از جامعه به صفوف طبقات تهیدست، نوع جدیدی از تراکم ثروت در بخش‌هایی از جامعه شکل گرفت و ظهور طبقات جدیدی از کلان و ثروتمندان را سبب شد. مهمترین و مؤثرترین بخش این گروه در پیوند با بخشی از دستگاه‌های متنوع حکومتی و از طریق سوء استفاده از عرصه قدرت پدیدار شد. به عبارت دیگر، منشأ ثروت این طبقه جدید نیز ارتزاق از درآمد نفت و رانتهای سیاسی بود و نه تولید و ثروت اجتماعی.

چالش‌های اجتماعی انقلاب اسلامی در دهه سوم

همچنان که ملاحظه گردید تحولات ساختاری در انقلاب (به‌خصوص طی سالهای ۱۳۶۸-۱۳۷۶) بر بسیاری از شاخصه‌های اجتماعی تأثیر ماندگار گذاشت. واقعیتی انکارناپذیر در پس این تأثیرگذاری وجود دارد و آن وقوع چالش‌های عمیق در اجتماع حال و آینده ایران است. در حقیقت، انقلاب اسلامی ضرورتاً به سمت چالش رهنمون می‌شود و در این راستا رفتار حکومتگران در روز آمد کردن جامعه، تأمین نیازها و پاسخگویی مقتضی به مطالبات

جدیدالولاده در همه عرصه‌ها می‌تواند فرصتهای نوینی را برای پویایی انقلاب مهیا سازد. چرا که وقتی از آثار تحولات ساختاری سخن می‌گوییم مرادمان آن دگرگونی‌هایی است که معمولاً همراه با نوسازی رخ می‌دهد و این فرایند مستلزم ایجاد تغییر در حوزه‌های متعدد جامعه است. تأثیر بر نظام فشریندی، سیاست، آموزش، ارزشها، نگرشها، شخصیت، اقتصاد و... از جمله مؤلفه‌های تأثیرپذیر از این روند می‌باشد که ما به طور گذرا چگونگی این تأثیرگذاری را در حوزه‌های مختلف یادآور می‌شویم:

الف: تحول سیاسی

در این حیطة دلبستگیهای محلی و قومی جای خود را به ملی‌گرایی و نگرش کل‌گرایانه می‌دهد. مشارکت سیاسی به عنوان نمادی‌ترین رکن سیاست وارد مرحله تازه‌ای شده و عمده‌اقتضای اجتماع را در برمی‌گیرد. فرد احساس می‌کند که می‌تواند در روند دموکراتیک شدن جامعه سهمیم باشد. بنابراین خواسته‌های جدید خود را به نظام سیاسی تحمیل می‌کند. در این حالت دولت کارکردهای خود را گسترش داده و پیچیدگی دولت در این شرایط حکم می‌کند که گروه‌های مختلف سیاسی به سوی نهادینه شدن حرکت کرده و گرایش به سمت فعالیتهای سیاسی افزایش یابد. تحزب ثمره چنین وضعیتی است. ناهنجاری در سامان فعالیتهای سیاسی به هنجارهایی در قالب نهادها، احزاب، انجمنها و سندیکاها تبدیل می‌شود. ارزشهای عام گرایانه سیاسی به جای ارزشهای خاص‌گرایانه مورد تأکید قرار می‌گیرد. در این حالت مشارکت واقعی شهروندان متجلی می‌شود. حال اگر سیستم سیاسی ظرفیت چنین خواسته‌هایی را داشته باشد، جامعه بدون هر کنش و چالش اجتماعی به آن سمت حرکت می‌کند. در غیر این صورت گرایشات جدید، کنشهای اجتماعی را سبب می‌شوند.^{۱۲}

ب: تحول اجتماعی

ذکر این نکته ضروری است که تحولات مورد اشاره، ضرورت نوسازی نیست؛ بلکه بنا بر اقتضای جامعه ممکن است در آینده، نوسازی در مسیری قرار گیرد که مستلزم این نوع دگرگونیها نباشد. آنچه مسلم است این است که در جامعه مورد مطالعه ما (ایران بعد از انقلاب اسلامی) این تحولات در حوزه‌های مختلف رخ داده است.

در باب تحولات اجتماعی می‌توان به شاخصهایی چون جمعیت، رسانه‌ها، قشربندی اجتماعی، سطح سواد خانواده، جمعیت روشنفکری و... اشاره کرد. تغییرات جمعیتی که همراه با نوسازی رخ داده‌اند، شامل افزایش جمعیت و مهاجرت در مناطق روستایی به مناطق شهری است. در جامعه سنتی ۷۰ درصد یا بیشتر مردم در بخش کشاورزی اشتغال دارند، ولی جامعه متجدد جامعه‌ای شهری است. در جریان نوسازی همچنین در قشربندی اجتماعی و تحرک طبقاتی تغییرات متعددی رخ می‌دهد. تامین (Tumin) در قشربندی جامعه در حال گذار ۹ دگرگونی کمی را تشخیص داده است:^{۱۳}

- (۱) تقسیم کار پیچیده‌تر می‌شود و تعداد متخصصین افزایش می‌یابد.
 - (۲) این گرایش پیدا می‌شود که منزلت افراد مبتنی بر اکتساب باشد نه انتساب.
 - (۳) وسیله مناسبی برای اندازه‌گیری عملکرد کسانی که در تولید فعالند مورد توجه قرار می‌گیرد.
 - (۴) کار از یک فعالیت ذاتاً خشنودکننده به فعالیتی که جنبه وسیله‌ای دارد تبدیل می‌شود؛ یعنی به جای اینکه خود پاداش محسوب شود، وسیله‌ای برای دستیابی به پاداش می‌گردد.
 - (۵) پاداشهای موجود برای توزیع افزایش می‌یابند.
 - (۶) پاداشها بر مبنای تساوی توزیع می‌گردند.
 - (۷) برخی دگرگونیها، در توزیع اعتبار اجتماعی رخ می‌دهد.
 - (۸) در امکانات زندگی اقشار اجتماعی گوناگون پاره‌ای تغییرات به وقوع می‌پیوندد.
 - (۹) تغییرات و مسائل مشابهی در توزیع قدرت یافت می‌گردد.
- به این ترتیب می‌توان گفت که در جریان نوسازی، طبقات متوسط و بالا گسترش می‌یابند و این خود پایه و بنیاد دگرگونی ریختی اجتماع است.

ج: تحول فرهنگی

تفسیر در نگرشها، ارزشها و باورهای مستولی شده بر جامعه سنتی در فرایند نوسازی یک تکیه‌گاه محسوب می‌شود. انگاره‌های اجتماعی در این روند به سمت عقلانیت پیش رفته و بر نگرش افراد به جامعه، سیاست و فرهنگ تأثیر می‌گذارد.

به قول ماکس وبر ما در جهانی به سر می‌بریم که وجه مشخصه آن عقلانی شدن و هوشمند

شدن است و بر اساس این مدنیت جامعه به سمت تقدس‌زدایی، دنیایی شدن و انتخابگری پیش می‌رود. افراد یک اجتماع در حال نوسازی، گروه‌های مرجع سنتی را پس می‌زنند و خود با اتکا به عقل خویش انتخابگری می‌کنند.^{۱۴}

به عبارتی، فرایند تحول فرهنگی دست کشیدن از شرکت عاطفی در تفکر درباره جهان است. روندی که طی آن واکنش انسان به محیط انسانی و طبیعی‌اش و کنترل وی بر آن عوامل، به طور فزاینده‌ای توسط ملاحظات اجتماعی و عقلانی تنظیم می‌گردد. انسان نوین، خود خود را به عنوان یک ابزار اولیه برای درک و کنترل زندگی خویش به کار می‌بندد و این جنبه سیاسی نوسازی است.

از نظر فردی و شخصیتی نیز می‌توان تحولاتی را بر اجتماع از بعد فرهنگی مترتب دانست. آمادگی برای پذیرش امور جدید، نوآوری، توان قاعده‌مند کردن عقاید مربوط به موضوعات گوناگون، دارا بودن این گرایش که در آن عقاید دموکراتیک باشد، اعتقاد به تسلط بر سرنوشت، توان درک و پیش‌بینی دقیق رفتار دیگران، ایمان به علم و تکنولوژی و اعتقاد به عدالت در توزیع و ...

د: تحول اقتصادی

اساساً نوسازی مستلزم رشد اقتصادی است ولی آن رشد ممکن است مبتنی بر صنعتی شدن باشد یا نباشد. به هر ترتیب، عرصه اقتصاد مهمترین حوزه تأثیرپذیر در روند نوسازی است. تحولات ساختاری عمدتاً متوجه اقتصاد است که تغییر در مؤلفه‌های آن می‌تواند به رشد شهرنشینی، تحول طبقاتی، افزایش سطح توقعات و تغییر در الگوی مصرف منجر شود. در پی این تحولات بخصوص رشد شهرنشینی، گسترش ارتباطات، سطح سواد و... را نیز شاهد هستیم. افزایش توقعات نیز چالش‌های بسیاری را به جامعه تحمیل خواهد کرد که در قسمتهای آینده در خصوص آن توضیح بیشتری خواهیم داد.

فرهنگ: اولین چالش در خور تأمل

بدون تردید و با توجه به مطالب ذکر شده شاخصهای فرهنگی مهمترین هدف و آسیب‌پذیرترین بخش در برابر تحولات ساختاری جامعه هستند. آمارها، نظرسنجیها و

مطالعات مختلف، این حکم را در مورد ایران نیز صادق می‌داند. در کنار این مسأله، باید در خصوص ایران به یک پدیده مهم طی سالهای گذشته نیز اشاره کرد و آن اینکه دولت سازندگی (طی سالهای بعد از جنگ به علت تمرکز بیش از حد بر مسائل اقتصادی) کمتر به مسائل فرهنگی توجه کرد و شاید بتوان گفت که عرصه فرهنگ بخصوص در سالهای پایانی سازندگی به فراموشی سپرده شد. این روند که البته تا حدود زیادی طبیعی نیز بود (به علت اینکه بلافاصله بعد از جنگ، یعنی دوره سرکوب طبیعی توقعات مادی افراد، دولت عنان امور را به دست گرفته بود و به ناچار دولت به سمت تأمین نیازهای اقتصادی جامعه رفت) به مرور زمان فضای خاص فرهنگی را به کشور تحمیل کرد.

الگوی مصرف تغییر یافته و تشکیل طبقه اقتصادی جدید به همراه رشد آگاهیهای اجتماعی باعث شد تا آرمانهای انقلابی دچار فراموشی شده و افتخارات و نمادهای ارزشی به کناری نهاده شود. درگیری مسئولین با حوزه اقتصاد، رفاه‌طلبی افراد نزدیک به حکومت، استفاده از رانتهای سیاسی و... از جمله پدیده‌هایی بود که کارکرد فرهنگی نظام را با مشکلات جدی مواجه ساخت. این در حالی بود که تکنولوژیهای رسانه‌ای و ارتباطی مانند ماهواره، ویدئو و... هر روز، بیش از پیش، با خرده فرهنگهای تحمیلی به جامعه سرازیر می‌شد. نبود استراتژی فرهنگی، عدم تلاش برای فرهنگ‌سازی از طریق رادیو و تلویزیون، سینما، ادبیات و... فقدان انسجام منطقی در کارکردهای دستگاههای فرهنگی و... باعث گردید تا حوزه فرهنگ کارآمدی خویش را از دست دهد. ذکر این نکته ضروری است که در زمان جنگ بدون اینکه هیچ تولید فرهنگی در جامعه باشد، فضای مبتنی بر آموزه‌های دینی و نقش آفرینی عالمانه حضرت امام (س) و تداوم فضای انقلابی، جریان فرهنگی حاکم را به نحوی مثبت پیش می‌برد؛ ولی این روند در دوران استیلائی تفکر اقتصاد محوری کاملاً متوقف شد.

روی دیگر سکه در بعد جامعه‌شناسی فرهنگی است و واقعیت این است که جامعه ما تحولات چند سویه را به خود دیده است. بر اساس یافته‌های آماری ۱۳۵۵، در آستانه انقلاب اسلامی جامعه ایران، جامعه‌ای نیمه شهری و تقریباً بیسواد بود. به این معنا که فقط ۴۷/۵ درصد از جمعیت کشور در آبان ۱۳۵۵ باسواد بودند و فقط ۴۷ درصد از جمعیت در شهرها زندگی می‌کردند. سرشماری ۱۳۷۵ کل کشور نشان می‌دهد که نزدیک به ۸۰ درصد از جمعیت ۶ سال به بالا باسواد هستند و نسبت باسوادی در مناطق شهری ۸۶ درصد و در مناطق روستایی قریب به

۷۰ درصد است. در این دو دهه نسبت زنان باسواد کشور از ۳۶ درصد به بیش از ۷۴ درصد رسیده است و این نسبت برای زنان شهری ۸۲ درصد است. به طور کلی، جمعیت در حال تحصیل کشور از ۷,۲۵۱,۰۷۳ نفر در سال تحصیلی ۱۳۵۷-۱۳۵۸ به ۱۹,۳۲۴,۱۰۴ نفر در سال ۱۳۷۵ رسید و در واقع ۲۶۶ درصد افزایش یافت.^{۱۵}

ورود تحصیلکردگان دانشگاهی به ارکان اجرایی و قانونگذاری کشور، رسوخ رسانه‌های مکتوب و غیر مکتوب، تحرک طبقاتی، افزایش منزلت اجتماعی، قدرت سیاسی اقشار سنتی، اعتماد به نفس و... از جمله مؤلفه‌هایی است که مستقیماً تحت تأثیر سواد در جامعه ما خود نمایی می‌کند.

از سوی دیگر، افزایش جمعیت و رشد مولید در اوایل انقلاب که به «انبوه» جمعیت در دهه ۷۰ منجر شد، با توجه به شرایط خاص انقلابی کشور و ضرورت آگاهی و عدم انقطاع نسلی کاملاً ملموس بود. تداوم سیاست فرهنگی انقلاب در گرو انتقال مفاهیم به نسل جدید است؛ اما سرعت تحولات ساختاری چنین فرصتی را به متولیان فرهنگی جامعه نداد. نسل جدید اگر چه با شتاب به صحنه آمد؛ ولی هیچ‌گاه حضور او درک نگردید. همین امر تحول ناگهانی در افکار عمومی را باعث شد و اکثریت فکری جدیدی (همگام با رشد سواد و جمعیت روشنفکری) حول موضوعهای نوینی مانند نوگرایی دینی، ارزشهای مدنی و... شکل گرفت.

نسل جدید، انگاره‌های نوینی را با خود پدید آورده و حمل می‌کند. این جمعیت جوان متأثر از عوامل بسیاری به یک خودباوری نسبی رسیده و لذا نیازهای فرهنگی جدیدی را می‌طلبد. تحول از فردگرایی منفی به فردگرایی مثبت، رجوع به عقل، نفی رفتار تبعی، استقلال طلبی، تنوع طلبی و فزون‌طلبی از جمله شاخصه‌های خودباوری این نسل است که مسلماً بستر فرهنگی خاصی را برای رشد و تداوم نیاز دارد.

نتایج برخی نظرسنجیها در مورد چالشهای فرهنگی کاملاً قابل تأمل است:

بر اساس نظر سنجی که مرکز پژوهشهای مجلس درباره مهمترین نیازهای امروز ایران از دیدگاه مردم در سال ۱۳۷۶ انجام داده است، نیازهای ذیل به ترتیب استخراج شده‌اند:

(۱) افزایش آزادی بیان در مطبوعات؛

(۲) تشکیل شوراهای و احزاب؛

(۳) حذف سانسور از رسانه ملی؛

افراد دانشگاهی ۴/۵۶ درصد، افراد دیپلمه ۵/۲۲ درصد و افراد بیسواد ۳/۳۷ درصد تقاضای آزادسازی ماهواره را داشته‌اند. نکته قابل تأمل در این سنجش این است که ارقام مذکور تفاوت اندکی را بین شهرنشینها و روستاییان نشان می‌دهد و این امر ناشی از یکسان‌سازی فضای عمومی فرهنگی متأثر از تحولات ساختاری است.

تحقیقات موردی بسیاری، فرضیه فوق را ثابت می‌کند. در این زمینه می‌توان به استناد آماری استخراج شده در تحقیقات برخی نهادها بعد از دوم خرداد و بعضی تحقیقات دانشگاهی مانند کتاب توسعه و تضاد به قلم دکتر فرامرز رفیع‌پور اشاره کرد که در این نوشتار به دلیل کمی فرصت تنها به ذکر نام آنها پرداختیم.

مجموع نتایج سنجشها و نگاهی عمیق به جامعه در حال تحول کنونی نشان می‌دهد که خواست، تغییر و انباشت آموزه‌های فرهنگی نو کاملاً نمایان است: تقاضا برای جابه‌جایی سلسله مراتب ارزشی، قرائتهای نو و امروزی از بنیادهای فرهنگی و ارائه چهرهٔ مألوفی از دین از جمله مؤلفه‌هایی است که می‌توان به عنوان چالش جدی در عرصه فرهنگ در آینده برشمرد. قابل ذکر است که چالشهای فرهنگی پیش گفته ضرورتاً به سمت تغییر منفی میل نکرده و نمی‌کنند. اگر چه برخی آموزه‌های فرهنگی جدید با آنچه نظام ارزشی خوانده می‌شود، همخوانی ندارد؛ ولی می‌تواند به عنوان یک «فرصت» از آنها استفاده شود.

سیاست: دومین چالش مهم انقلاب اسلامی

تحولات ساختاری - که در سنجش پیش به طور مفصل مورد بررسی قرار گرفت - نقش بسیار مؤثری در تحولات سیاسی دارد. جمعیت جوان، حضور زنان در فعالیتهای اجتماعی، آگاهی افراد جامعه و میل به تغییر برای تأمین خواسته‌های نو از جمله عواملی است که ساختار قدرت سیاسی را بشدت متأثر ساخته و از این به بعد نیز متأثر خواهد ساخت. عرصه سیاست با انتخاب آقای خاتمی در دوم خرداد ۷۶ کاملاً نشان داد که در فرایند تحولات ساختاری تغییر اساسی ایجاد شده است. اگر چه معتقدیم باور به مفاهیم مدنی در حریم سیاست مانند قانون، آزادی بیان، شکل‌گیری احزاب و نهادهای واسطه همراه با پیروزی انقلاب اسلامی خودنمایی کرد ولی دوران فترت پس از انقلاب به دلیل جنگ و الزامات انقلابی آن را با تأخیر مواجه

ساخت.

در اواسط دهه ۷۰ شمسی، ما شاهد تأثیرگذاری تحولات ساختاری رخ داده بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در جامعه هستیم. در این فرایند خواسته‌های زیادی ایجاد شده، ساختهای تصمیم‌گیری و مراکز متعدد قدرت به سمت نهادینه شدن حرکت نموده و گرایش برای آشکاری فعالیت‌های سیاسی بیشتر شده است. نیروهای اجتماعی، چه آنها که زمانی در انقلاب اسلامی نقش آفرین بودند و اینک در حاشیه قدرت قرار دارند و چه نسل جدید نسبت به وضعیت موجود «یکسان انگار» شدند و در نتیجه تمایل به مشارکت سیاسی افزایش یافت. در این روند فرد، آگاهانه درگیر عرصه سیاسی در سطوح مختلف می‌شود و جامعه‌پذیری سیاسی به او حکم می‌کند که چگونه رفتار و الگویی را برای حرکت سیاسی خود انتخاب کند.

همچنان که بیان شد، نسل جوان در یک فضای خاص سیاسی رشد کرده بود، وعده و وعیدها، بسیج سیاسی برای دفاع از دین و ملک، آینده شغلی نامطمئن و... از جمله شاخصه‌های نوع تربیت سیاسی این نسل بود که همراه با الگوی آرمانی انقلاب اسلامی، روحیه اعتراضی - البته از نوع مسالمت‌آمیز آن - را به او تحمیل کرده بود و همین فرایند، عزم ملی برای مشارکت سیاسی به منظور تغییر را فراهم ساخت.

به نظر نگارنده، شرایط مذکور در کنار عوامل شتاب‌زدایی مانند کنار رفتن فضای جنگ، حاکمیت فرهنگ مصرف‌گرایی، افزایش ارتباطات با جهان خارج، عدم سختگیری حکومت در مسائل اجتماعی، رشد نقدینگی در جامعه و به تبع آن تشکیل طبقات جدید با مشخصه‌های ویژه، رشد شهرنشینی و توزیع امکانات در سطح کشور از جمله مواردی است که بشدت خود را به جامعه تحمیل نمود و باعث گردید تا انتخابات دوم خرداد ۷۶ یک رویداد شگفت‌آور تلقی شود.

در این حال آنچه به عنوان چالش در عرصه سیاست خودنمایی می‌کند «خواست تغییر» است. نگاهی به وقایع دو سال اول دولت آقای خاتمی، که تجلی تغییر فضای سیاسی کشور می‌باشد، نشان می‌دهد که در مقابل چنین تحولات عمیقی، همچنان بخشی از حاکمیت واکنش پیشگیرانه از خود بروز می‌دهد و در مقابل مطالبات جدید که در جامعه ظهور و حضور جدی دارند، مقاومت می‌کند. این مقاومت نابخردانه در مقابل نهادمندی جامعه می‌تواند زمینه بروز کنشهای فعال اجتماعی باشد و در بدترین حالت آن اعتراضهای غیر مسالمت‌آمیز را به وجود

آورد. این مسائل را باید در کنار چالشهای اقتصادی و هجوم فعال جوانان در عرصه اجتماع مهمتر تلقی کرد. در حقیقت «مشارکت‌جویی» برای نسل جوان به مثابه یک «حق» و «وظیفه» محسوب می‌گردد، جوان امروز نماینده نسلی است که موج عظیم مدرک‌گرایی توقع او را بالا برده و شاخص امید به آینده او به سمت صفر میل نموده و بیکاری احتمالی سبب گردیده تا برای خود چاره‌ای بیندیشد و همه اینها به همراه کثرت این قشر باعث شده تا اولاً تلاش ذهنی را برای تغییر به صورت پنهانی آغاز کرده و ثانیاً تصویر و انگاره‌های فکری و ارزشی موجود او را به سمتی می‌برد که برای تغییر آماده شود. در چنین شرایطی مسلماً نهادمندی جامعه می‌تواند بهترین شیوه برای سامان دادن به خواستهای متنوع باشد و استقرار جامعه مدنی راه برون رفت از بحران احتمالی سیاسی خواهد بود.

فرایند بعدی، سیاسی شدن زنان است. بخش عمده‌ای از زنان، بویژه زنان طبقات متوسط و پایین، در جریان بسیج سیاسی و تحول ساختاری بشدت سیاسی شده و به صحنه آمدند. بسیاری از زنان مورد بحث تا قبل از نوسازی، گروهی زیر ستم بوده و در فرایندهای سیاسی جامعه درگیر نمی‌شدند و اساساً الگوی رفتار سیاسی مشخصی نداشتند؛ اما اهمیت یافتن اشتغال زنان و تأثیر آن بر بودجه خانواده در شرایط بحران اقتصادی و افزایش سواد این قشر به آنان اعتماد به نفسی داده که به راحتی می‌توانند در جریان مشارکت سیاسی نقش‌آفرینی کنند و در آینده به عنوان قشر مهم اجتماعی در محاسبات سیاسی به حساب آیند. به طور کلی و بر اساس تئوریهای جامعه‌شناسی سیاسی، تحولات ساختاری منجر به ایجاد یک فضای ذهنی متفاوت می‌گردد و در این راستا مقاومت در برابر تغییرات خواسته شده، کنشهای سیاسی را سبب می‌شود. پل ریکور^{۱۶} در تئوری خود به نام ایماژینه (Imagination) توضیح می‌دهد که نوعی وجدان جمعی که وی نام آن را ایماژینه می‌گذارد، بر فضای اجتماعی سایه افکن شده و به طور مستمر در معرض تفسیر و تغییر قرار می‌گیرد. این وجدان جمعی که فضای فرهنگی خاصی را زیرینا قرار می‌دهد، بر رفتار اجتماعی افراد تأثیر گذاشته و تحولاتی را باعث می‌گردد. ایماژ حاکم بر فضای ذهنی جامعه به واسطه تحولات ساختاری، تأثیر گذاری افزونتری می‌یابد و همچون یک متن (Text) مورد بازخوانی قرار می‌گیرد. شرایط مذکور را می‌توان با تتبع بیشتر منطبق با فضای حاکم بر جامعه ما دانست که امکان بازخوانی آن در مقاطع مختلف به واسطه جوانی جمعیت بسیار زیاد است.

اما تدگار در تئوری محرومیت نسبی خود بر این نکته مهر تأیید می‌زند که «محرومیت نسبی نقطه عزیمت برای تحلیل جنبش‌هاست». وی محرومیت نسبی را «درک کنشگر از تفاوت میان تواناییهای ارزشی و انتظارات ارزشی» می‌داند و به عبارت دیگر محرومیت نسبی عبارت است از تفاوت میان انتظارات مشروع و واقعیات عالم خارج.

گاره، به صورت اجمالی، ارزشها را به سه دسته ثروت، قدرت و منزلت تقسیم کرده است. آنگاه تئوری خود را بر فراز مقوله محرومیت نسبی به عنوان متغیری مستقل بنا می‌کند و سایر شرایط اجتماعی و سیاسی را به عنوان متغیرهای وابسته با آن ترکیب می‌کند و انواع رفتار سیاسی را از آن نتیجه می‌گیرد.

اگرچه پژوهشگران سیاسی به تئوری محرومیت نسبی ایراداتی وارد ساخته‌اند و گستردگی آن را دلیل بی‌فایده‌گی اش دانسته‌اند؛ ولی گاره معتقد است که محرومیت نسبی علت کشمکش مدنی است. اگرچه سایر عوامل نظیر مشروعیت و سهولت اجتماعی نیز ممکن است وارد این قاعده شوند، وی بر این باور است که کشورهایی که به طور شتابان نوسازی می‌شوند مستعدترین کشورها برای ایجاد کنش سیاسی هستند و اگر مردم احساس کنند که باید در نظام ارزشی و سیاسی آنها تغییراتی به وجود آید، ولی این تغییرات صورت نگیرد، آنگاه مستعد کنش اجتماعی و سیاسی هستند.

نتیجه‌گیری

آنچه گفته شد تنها گذری به چالشهای سیاسی و فرهنگی انقلاب اسلامی در دهه سوم بود و بررسی مفصل‌تر آن نیاز به فرصت بیشتری دارد. مسلماً انقلاب ما در سالهای آینده در زمینه اقتصاد و دیگر شاخصه‌های اجتماع با مسائل، موانع و حتی موفقیت‌هایی روبه‌رو خواهد شد که درک عمیق از ریشه این تحولات می‌تواند همه مسائل پیش رو را به نهادهای موفقیت و پویایی بدل سازد. گریزی از این واقعیت نیست که جهان امروز نیازها، ضرورتها و الزامات خاص خود را می‌طلبد و روزآمدی رفتارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می‌تواند بزرگترین و مؤثرترین شیوه برای برخورد با چالشهای آینده باشد.

در نوشتار حاضر به برخی از ریشه‌ها اشاره شد. بدون تردید در سالهای آتی نیز تحولات ساختاری در حوزه‌های مذکور اتفاق خواهد افتاد و الزاماً جامعه را با مسائل جدیدتری مواجه

خواهد ساخت. آنچه در ۱۰ سال گذشته روی داد در ۱۰ سال آینده چهره می‌نمایاند. این در حالی است که عنصر افزایش بی‌رویه جمعیت و ورود جمعیت جوان با خواسته‌های افزون و نو به عرصه اجتماع یک واقعیت است و باید برای این مهم در دهه سوم در تمام زمینه‌ها برنامه‌ریزی مدون داشته باشیم.

جوان بودن جمعیت به خودی خود امری منفی نیست ولی اگر بازار کار مناسب، رفاه مطلوب، تأمین خواسته‌های سیاسی و فرهنگی آنها در دستور کار قرار نگیرد، مسلماً جوانی جمعیت تهدیدی جدی برای آینده انقلاب خواهد بود. به باور نگارنده جوانان کشور ما که نسل دوم انقلاب را تشکیل می‌دهند، هنوز معتقدند که انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران توان پاسخگویی به نیازهای مادی و معنوی آنها را دارد، ولیکن ضعف مدیریت و عدم سازماندهی امور باعث گردیده تا ناهنجاریهایی به جامعه تحمیل شود. این نگرش خیرخواهانه به طور جدی باید مورد توجه قرار گیرد.

جمعیت جوان همچنین در فرایند «تصمیم‌سازی سیاسی» نقش فعالی را طلب خواهد کرد. کانالیزه کردن خواسته‌ها از طریق نهادهای مدنی و مطبوعات مستقل می‌تواند در آینده مشکلات سیاسی کشور را به مراتب تنزل داده و سامانی برای آن بیندیشد.

یادداشتها

- (۱) گی‌روشه، تغییرات اجتماعی، ترجمه دکتر منصور ونوقی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۶، ص ۳۲.
- (۲) رونالد اینگلهارت، تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، مریم وتر، تهران: کوبر، ۱۳۷۳، ص ۴۷۳.
- (۳) برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به پایان‌نامه کارشناسی ارشد سعید حجاریان، جنبشهای موهودی و... دانشگاه تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- (۴) تمامی آمارها مستند به گزارشهای رسمی مرکز آمار ایران می‌باشد.
- (۵) ساموئل هانتینگتون، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم، ۱۳۶۹.
- (۶) تمامی آمارها مستند به گزارشهای مؤسسه نمایشگاهی فرهنگی ایران می‌باشد.
- (۷) رابرت ایچ لاور، دگرگونی اجتماعی، ترجمه کاووس سید امامی، تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳، ص ۲۲۵.
- (۸) رونالد اینگلهارت، همان.
- (۹) ساموئل هانتینگتون، همان، ص ۲۲۴.
- (۱۰) همان، ص ۲۴۷.
- (۱۱) برای بسط مفهومی این بحث از تقریرات آقای عبدالله شهبازی (منتشر نشده) استفاده شده است.

- ۱۲) تقریرات درس «نوسازی سیاسی» دکتر بشیریه، دانشگاه تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال تحصیلی ۷۲-۷۳.
- ۱۳) برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:
- * لئونارد برکووتیز، روانشناسی اجتماعی، ترجمه حسین فرجاد و عباس محمدی، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۲، صص ۲۳۴-۲۹۲.
- * تامین ملوین، جامعه‌شناسی قشربندی و نابرابریهای اجتماعی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نوتیا، ۱۳۷۳.
- ۱۴) حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۵، ص ۱۲۲.
- ۱۵) آمارها مستند به گزارشهای مرکز آمار ایران می‌باشد.
- 16) P. Ricoeur, *From Text to Action: Essays In Hermeneutics*, trans, North western university press Evanston, 1991.

منابع

- ۱) تدگار، چرا انسانها شورش می‌کنند، ترجمه علی مرشدی زاد، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۷.
- ۲) حسین ادیبی، طبقه متوسط جدید در ایران، تهران: جامعه، ۱۳۵۸.
- ۳) پللو، شهروند و دولت، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
- ۴) حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۵.
- ۵) سید ابوتراب فاضل، موانع رشد جامعه مدنی در ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی، ۱۳۷۶.
- 6) Lerner: *Thapassing of Traditional Society*, Boston press, 1993.
- ۷) علی طایفی، «جامعه فراصنعتی و نظریات تلفیقی در قشربندی اجتماعی» نشریه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۸۹ - ۹۰ و ۹۱ - ۹۲.